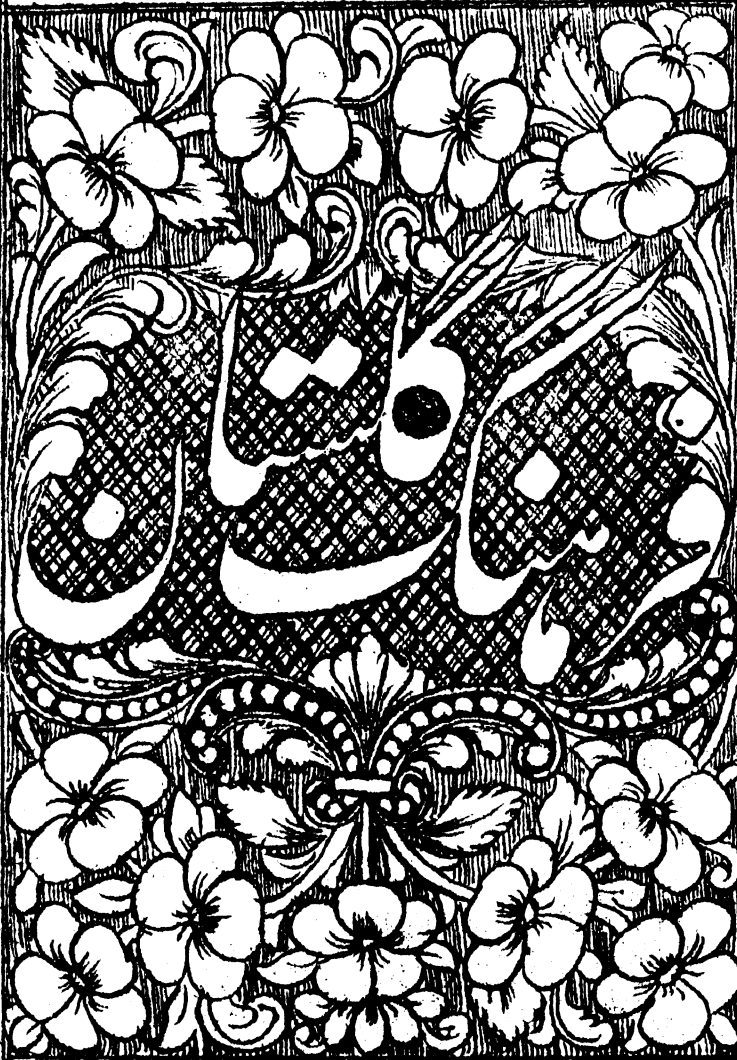


UNIVERSAL
LIBRARY

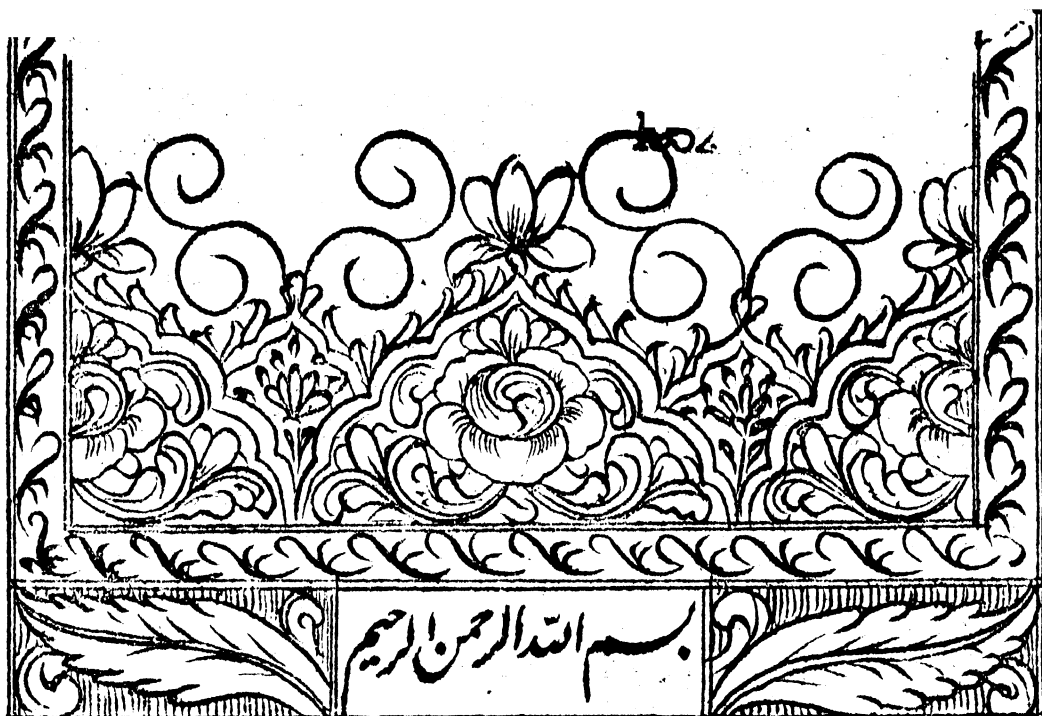
OU_228813

UNIVERSAL
LIBRARY

بِهَعُونَ عَمَّيْنِ مَكَانِ فَضْلِ خَلَايَةِ وَزْنِ
بِهَعُونَ عَمَّيْنِ مَكَانِ فَضْلِ خَلَايَةِ وَزْنِ



در مطبع می‌نمیشود و مستوفی از مطبعین جهان شد
در مطبع می‌نمیشود و مستوفی از مطبعین جهان شد



الحمد لله على نعمائه والصلوة على نبيه والسلام على اصفياه قال الفقيه الراجي الى الله تعالى
 بنيد عبد الله الموسوي غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه چون ديدم طباع بعضه مردان
 كاسه ارمضلات كتاب گلستان تصنيف شيخ المشايخ حضرت شيخ سعدى شيرازى
 نور الله مضجعه ^{خوابگاه ۱۲۵۱} در نى يابند مشكلات گلستان راسه قسم ساختم و الله دلى التوفيق قسم
 اول در اشعار عربى و بعضه فارسى قسم دوم در مركبات معانى بعضه اقوال اكابر
 واحاديث نبوى و كلام ربانى قسم سوم در لغات مفردات بترتيب حروف تهجى

قسم اول و اشعار عربى و غيره

قسم بيم نيم و سيم
 قسمت كنده علماء و ديان دار خويرو و مجيب اند

شفيع مطبع بنى كريم
 آنحضرت شفاعت كنده اطاعت كرده شده بنى درك

اشا ہر من اہوی بغیر وسیلہ
می بینم کے را کہ دست میدارم بغیر واسطہ
یونج نار اشم لطیفہ بر شستہ
سے افروز و آن آتش را پس فروی نشانہ باشد خود
نہاج الی صوت الاغانی طیبہ
بر آئینہ میشویم باہ سوئی آواز سرو گویان بسبب شمع
انی لست من عین جبرانی
تحقیق کہ من پناہم از چشم ہمایگان خود
و عندہبوب الناس ثرات علی الحمی
و نزدیک وزیدن باد ہا بر رخسار
زینہار از قرین بزر نہار
پناہ و امان از ہنشین بد پناہ
و افاغین علیہا جلتار
و شاخا کہ ہست بران شاخا گلزار
ہلک الناس حولہ عطشاً
ہلاک گشتند مردمان گردان غلام در خیال کہ تشنہ اند
اذا رایت اثیما کن ساترا و حلیمہا
چون بینی تو بد کردار یا باس تو پوشندہ و بد بار
بئس المطاعم حین الذل کسبہا
بدست خورشمائے کہ بوقت دولت باصل کئے آنرا
او قحت نفسک یا غرور فی الخطر
انداختی تو ذات خود را سے مغرور در خطر
یا لیت قبل نیست یوما افوز بختی
اسے کا شک پیش از مرگ خود روزے دریا ہم ملا خود
قالوا عجین الکاس لیس بطاہر
مست بہ شراب نیست پاک یعنی آرد یکہ در پالہ شراب نشاند
قد شابہ بالور سے حمار
تحقیق مشابہ شد است خلق را سہرے

نار افافاضک بہ جہیز انداز است ترا

فیلمتہ شان اضل طریقاً
پس متصل شدہ است مرا کاربے گم کردم را سہرا
لذلک ترانی محرقاً و غریقاً
از بہت این معنی می بینم مرا سوختہ و غرق شدہ
وانت مغن ان سکت لطیب
و تو آن سرایندہ ہستی کہ اگر خاموش شوی خوش بشویم
والد لعلم اسرار و اعلائے
و مقتالی میداند حال بالین و فہامہ مرا
تمیل عصون البان لا بحجر الصلد
سے جنبند شامہاے درخت بان نہ سنگ سخت
و قنار بنا عذاب النار
نکار ہار تو اسے پروردگار با از عذاب و قنار
علقت بالشجر الاخصر نار
گویا آویختہ شدہ است بر درخت سبز آتش
و ہو ساق یرے و لا یستقی
و آن غلام ہناتقی ست کہ دنیا ید و نے نوشتہ اند
یا من یقیج امرے لم لا تمر کریمہا
اسے کیکہ بد میداند حال مرا چراغے گذری کریمہا
القدر منتصب والقدر مخضوض
دیکہ نصب شونده باشد و مرتبہ فرورفتہ شدہ
حتی ہلکت فلیت النسل لم طمر
تا آنکہ ہلاک شدی تو پس کا شکلی مورچہ را ہمہ بنودی
بحراً تلامر رکبتی و اطل الملاقبتی
امنی بدریای سم کہ میج زندان نودی ہم کہ پر کرم شکستہ
قلنا نہ بہ شقوق المبر نہ
خفیم بہ بندیم بان در نہا سے پائخانہ را
عجلاً جدالہ خوار
و آن درختے گوسالہ است اورا آواز سے ست

اگر دست در زینت شامہا کا کاس بنی الی کہ وہ نہا

همه اے حسن الاغسان فی
 نوش بن بسوی نیک سواد است ++
 ماؤ احمد شنی وقد مر العیس
 چیست آنکه کای میکنی تو در آن عالمی که گشتند شران پید و من
 المر لیس بشلع فی ارضه
 در دشواری نه شود در زمین خود ++ ++ ++
 واخواه را و اوة لایر بصالح
 صاحب دشنه نیگند و مرد سیکو کاره
 رضینا من نوالک بالرحیل
 راضی شدم باز عطا هست تو بر فستن
 اذ انق الخطیب ابو الفوارس
 هرگاه آواز کند مثل آواز غرغان خطیب کنیت ابو الفوارس
 سری طیف من بحباله بطلعه الدجی
 در شب آمد خیال کسی که روشن بشود بروی او تار سبزه
 امانی الذی اهواه فی عکس الدجی
 آمد آنکه دوست میداد من او را در تار سبزه
 اذ اجستنی فی رفقه تنور و رنی
 و تنیکه یانی تو باده جاعه مسفران بخت آنکه زیارت کنی ما
 فقدت زمان الوصل والمر جابل
 گم کردم وقت وصال دوست را و جابل گم بردن اوست
 وان سلم الانسان من سور نفه
 و اگر چه سلامت مانده از بدی ذات خود
 ظمار یصله لایکا ویسف
 تشنگی ست و در دل من که روان نمیکند آزار ++
 بلیت نجوے یصول مغاضبا
 بنیلا گشتم نجوی که حله میکنند غوی در آن است که گشتم کشت
 علی جبر ذیل لیس یرفع راسه
 بجای که دامن کشان نیگردد برینیدار و سه خود را

من ذا الذی حسن المشانے
 کیست آنکه نیک سر و دگونیده است
 ما للغریب سوی الغریب امین
 نیست برای مسافر سوا مسافر دوست ++
 کالصفیر لیس بصائد فی ذکره
 همچو چرخ کیست آن چرخ حکما کننده در آشیانه خود
 الا ویلزمه بکذاب اشهر
 مگر حال آنست که طرم گر دانا و ابرو نگو بے شکبر
 رضیت من الغیمة بالتلیس
 راضی شدم با از غیمت با و از آب یا آواز فسادن
 له صوت یبدا صرخ فارس
 مرا آن خطیب آواز نیست که بچینا ز ابل اصطرخ فارس را
 یراقنی علی اللیل با و یا
 دوست میداد در راه شب و حالیکه راه نمایند است
 فقلت له اهلنا و سهلا مرحبا
 پس گفتم در آمد ای خانه زاد نوری زمین و فغان عاشق فی الزین
 وان جبت فی صلح فانت محارب
 اگر چه پیاسه در آشته پس تو جنگ کننده ++
 بقدر لذید العیش قبل المصائب
 بقدر لذت زندگی پیش از رنجها ++
 فمن سور ظن المدی لیس یسلم
 پس از بدی گمان مدی سلامت نیمانده
 رشف الزلال ولو شربت بحورا
 رنجن آب شیرین اگر چه بنوشم دریا با را ++
 علی کرید فی مقابله العمه و
 بر من همچو زید در مقابله عمه و ++ ++
 و هل یستقیم الرفع من عامل الجبر
 آیا راست نه آید از عامل جبر

ان لم یست یوم الوداع تاسفا
 اگر ندوم من روز وداع و آخال کرافسون کنندم
 و رب صدیق لاسنی فی ودا و با
 و بسا دوست لامت کردند و دوستی آن محبوب
 ما من ذکر الی من مسمی
 آنچه گذشت از یاد کردن مرغزار از گوشش من +
 یا معشر الخلائق تو لواللعا
 ای گروه دوستان بگوید با تندرست +
 لو ان حببا بالسلام یزول
 اگر بد رستی کرد و دوستی بلامت کردن زایل شود + +
 لمارات بین یدے بعلما
 هرگاه دیدان زن پیش شوے خود + +
 قالت هذا معر میت
 گفت آن زن این آلت بآن مرد مرده است
 منی الصبی والشیب غیری
 گذشت کودکی و حال آنکه پیوسته تغییر کرد مرا
 پیرم هفتاد ساله بنی مک
 پیر هفتاد ساله کردن منی کند +
 من کان بین یدیه ما استه رطب
 کسیکه باش پیش او که آنچه بنیخواهد خرد ماے تر
 ورا کبات نیا قافے هوا و حسا
 زمان سوار باد و شران در عماریهای خود + +
 قطر علی قطر اذا اتفقت نه
 قطره بر قطره و متکیه متفق شود جوے گردد
 یا ناظر افیه سل بالمد مرجمه
 ای نفرکنده و بین کتاب بنجوا انداخته رحمت کردن
 و اطلب لنفسک من خیر ترید بها
 و طلب کن برای خود از هر چیزیکه بنخواهے +

از این سخن بگویند که در این حدیث

لا تحبونی فی المودة منصف
 بنزداید در دوستی انصاف کنسند + +
 الم یر با یوما فیوض لے عذری
 ایامی بیند آن صدیق آن خوب اوری پهلای همیشه برای من
 لوسمت ورقی احمی صاحت مع
 اگر بشنود جانوران مرغزار ناله میکردن آن جانوران با من
 فی لست تدری ما بقلب الموجع
 نمیدانی آنچه در دل دروناک است + +
 لسمعت افکا لفتیه عدول
 هر آینه می شنیدم در و غمیکه بسته است آنرا گواهان ماطل
 شیا کاسته شفته انصا تم
 پذیر یا مانند ست ترین لب روزه دار که فرومشته باشد
 و انما یقر الرفیه للنا تم
 جزاین نیست که خوانده میشود افسون و خواب گفته را
 و کفے بتغییر الزمان نذر ا +
 و بس است تغییر شدن زمانه بر اے خوف +
 کور مقری خوی بنی چش روشن
 کور مقری است که خواب نه بیند چشم روشن را
 یغنیه ذلک من جسم العنا قید
 بیه پروا کندش این امر از جنگ زنی خوششای انگور
 لم یفتن اے من غاص فی الکلب
 افتات بگند سوی کسیکه فرو رفت در توده ای رنگ
 و نهرا لے نهرا اذا اجتمعت بحر
 و جوسه بر جوسه و قیکه مع شود دریا گرد +
 علی المصنف و استغفر لفا حبه
 بر مصنف و طلب آرزو کن برای صاحب آن کتاب
 من بعد ذلک غفر انما لکاتبه
 پس آن نیکوئی طلب کن و آخرش را بنویسد آنرا

بگویند

اهل فارس ملک اخوان بین الملوک و السلاطین باریک فخر المرواه والدین نیات لاسلام
 اهل فارس بادشاه خاصان بقوی و بین بادشاهان بزرگ نیز بزرگی دولت وین فرایرس اسلام
 و المسلمین ابو بکر بن ابی نصر اطال السعمره و اجل قدره و شرح صدره و ضاعف جرحه و قهر
 و مسلمانان یو بکر سپه پای نص دراز کرد اند خدا تعالی عمو را و بزرگ کرد اند و تبار او را و کشاده و ب سیاه او را و و چند روزانه
 انخروج قبل لولوج و الکا طمین الغیط و العافین عن الناس الشاة لطیفه و الفیل حقیقه طوعا و
 بیرون آمدن را پیش از آمدن و آنکه فرو خوردند کاند خشم را و در گذرند کاند تقصیدات را و دم گو سپند پاک است و پیل نوارست خوشی
 که با ما من مولود الایولده علی الفطره فابواه یهودانه او ی نصرانه او ی مجسانه من عمل صالحا
 ناخوشی نیست از هیچ فرزندی مگر زاده میشود بر طریقه اسلام پس پدر ماد او یهودی گرداند او را یا نصرانی یا آتش پرست کسی که کار نیک کند
 فلفنسه و من اسار فعلیها اخذته العزة بالانیم یا رحیم یا غفور السلامه فی الوصده و الافات
 پس من نفس خود را و یکدیگر بد کند پس برانست گرفت او را بزرگی بکنده کردن ای رحمت کننده ای امروزه سلامت در تنهای ست بهمان
 بین الاثنین لی مع السد و وقت لا یسعی فیهم ملک مقرب و لابنی مرسل مشاهدة الابرار بین
 و میان دوئی برای من با خدا وقتی ست که نیکنامه بین در آنوقت فرشته بزرگ و نه پیامبر مرسل دیدن نیکو کاران بیان
 النجلی و الاستقار و نحن اقرب الیه من جبل الورید الوقف لا یمک فان مع العسر یسیرا
 روشنایی و پوشیدگیست و ما نیز یک ترم بسوی او از بزرگ جان وقف ملک نمیشود پس بدستی که بادشواری آسانی ست
 نذر غبار تزد و جبا تا مردن الناس بالبر و تفسون النفسکم و اذاموا باللغوم و اگر امگا
 زیارت کن مکر و در میان تازیده شود محبت آیا سیفر مایند مردمان را به یکدیگر و فراموش میکنند ذاتهای خود را و تنبیه بگذرند بکار زیارت
 فانت ذالقرنی حق و ان جاهدک علی ان تشکرک بی مالیس لک به علم فلا تطعمها هذا
 پس به خداوند گنا گشت راضی ایشان اگر کار از کار کنند تا بران که شریک آری بن نیز یک نیست ترابان نیز شناسائی پس فرما بزدای کن ایشان را از
 المقدار بحملک و ما زاد علی ذلک فانت حامله کلوا و اشربوا و لا تسرفوا و لو بسط السد الرزق
 مقدار بر او ترا و نیز یک زیاده شود بران پس تو بردارنده آنی بخورید و بنوشید و خرج بسیار نکنید اگر فراخ گرداند خدا تعالی رزق
 لعباده لبغوا فی الارض البخیثات للنجشین حتی اذا در که الفرق قوله تعالی
 برای بندگان خود هر آینه سر کشی میکردند و ایشان در زمین چیزهای زیون و ناپاک برای ناپاکانست تا آنکه دریافت اولای خود
 فاذا ركبوا فی الفلک دعوا السد مخلصین له الدین ان انکر الاصوات لصوت الحمیر
 پس و تنبیه سوار شوند در کشتی همچو اند خدا ما در حالیکه خاص میگردد اند برای او دین را از شرک و نفاق بدستی که بر زمین آواز مآثرینه
 ما نقول فی الامار د قال لا خیر فیهم ما دام احدهم لطیفا یجاشن فاذا خشن تملاطف
 هر یک گوئی در حق مردان گفت نیست نیکوئی در ایشان تا و تنبیه باشد یکی از ایشان لطیف نمی میکند پس هر گاه که سخت شد نری میکند
 التمر یمنع و الناطور غیر مانع یا غراب البین لیت بینی و بینک بعد المشرقیین
 خرما پنجه است و گلهبان مانع نیست ای شراب خان کاشک در میان آن و تو دوری مشرق و مغرب بودی

نژاد ای ادا و قدوم

لا فرق شکر شاه و بنای

ادوات

حرب زید و عمر او کان زید متعدد یا تکلیف الناس علی قدر عقولہم قدر لکن الذی لم یستثن
 زید عمر او بود زید تعدی کننده کلام کنید مردان را بر مقدار عقلهای ایشان پس این آن کسی است که ملامت یکدیگر و دنیا
 فیہ ضرب الجیب زید لا یعلق باب التوبۃ علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربہا
 در حق آن نزد آن دوست مؤمن است و لذت بند کرده نخواهد شد و توبہ بر بندگان تا آنکہ بر آید آفتاب از جاسے غروب خود
 استغفرک اللہم و اتوب الیک قولہ تعالی فلم یک یقنعہم ایمانہم لما راوا باسنا انبتہم اللہ
 امرزش میخواہم از تواسے باز خدا و باز نمیکردم بسوی تو پس نبود کہ فائدہ دہایشان را ایمان ایشان تنبیکہ دیند عذاب را رویانند و نشان از عذاب
 نباتا حسنا بلغ ما علیک فان لم یقبلوا ما علیک یا بنی انک یوم القيمة مسؤل ما ذا
 رویانیدن خوب برستان آنچه بر ذمہ تست از امر معروف و نہی منکر پس اگر قبول ندارند توبہ باکی نیست ای پسر من رستی کہ تو روز قیامت سوال کنی
 اکسبت ولا یقال بمن انتسبت موت الفقراء راحۃ اعدی عدوک نفسک الی بن
 کہ چه کسب کردی تو و نہ گفته شود ہا کہ نسبت داری کہ شریف هستی یا زویل درگ فقیران جہاں اوست دشمن تر دشمنان تو نفس
 جنیک اعوذ بانس من الفقر المکب و مجاورۃ من لا یحب الفقر سوا الوجه فی الدارین
 دو پہلوئی تست پناہ میخواہم از خدا و خدا از فقر کہ سزگون کنندہ باشد و از ہمسایگی کسی کہ دوست نیدارد فقیری ای میوای سیاه رویی شستہ جفا
 الفقر محرمی کا و الفقران یکون کفر او انک لہم رزق معلوم لادہیانیتہ فی الاسلام
 فقر و بزرگی نیست نزدیک است قسمی کہ باشد کفر آن بنی اہل بہشت و ایشان از حدیث معلوم در وقت اشتہا نیست و ان فی نفس الغلو و شہوۃ
 لمن لم یشہ لارہنک حفت الحتہ بالماکارہ و حفت النار بالشہوات و من یتوکل
 ہر آئینہ اگر باز نخواہی ماند ہر آئینہ شگسار خواہم کرد و گردہ شدہ است جنت بکلمات نگردہ شدہ آد و جہاں ہشتا نفسانی و یکیک افتادہ شدہ
 علی اللہ فہو حسبہ عالم عادل مویذ منصور مالک از مہ الا نام حامی اللہ الاسلام وارث
 بر خدا پس و تھا کافی مستاد و انا عمل کنندہ سوار کردہ شدہ مبارک دادہ شدہ خداوند مہارہا مردمان کا ہزارہہ پیشوا ایمان اسلام میراث یابندہ
 ملک سلیمان عادل الزمان منظر الدنیا والدین ابو بکر بن سعد زنگی ادام اللہ ایام
 ملک منہ سلیمان عادل تر زمانہ فیروزی یابندہ دنیا و دین کہ نامش ابو بکر پسر سعد زنگی است ہمیشہ دارد خدا تعالی روزگار را دانا
 و نصرا علامہ احسن کما احسن اللہ الیک جد ولا یمن لان الفائدۃ الیک عامدۃ
 و یاری دہر نیز دای اورا نیگوئی کن چنانچہ نیگوئی کرد حق تعالی بسوی تو بخشش کن و منت نہ چاک فائدہ آن بسوی تو باز گردندہ است
 یہدی بہ و ہولایہدی آخر اخیل السیف احد الجتین الی احمد الیکم یا بنی آدم
 راہ یافتہ میشود بسبیل و حال آنکہ از خود راہ نیافتہ است شمشیر آفرینیلتیک از دو جانب آبیان مگر فتم از شما ای فرزندان آدم
 ان لا تعبدوا الشیطان انہ لکم عدو مبین قال بل سولت لکم انفسکم امرافصہ
 آنکہ نہ پرستید شیطان را ہر رستی کہ آن شیطان شما را ست دشمن ظاہر گفت یعقوب علیہ السلام بکہ گاہتہد ہای شما و انہا شما کار را پیش
 جمیل قال اللہ تعالی و لنذیقنہم من العذاب الادی و ان العذاب لا یکر کل انما تیر شخ بافیہ
 بہتر است فوعدہ ای بزرگ ہر آئینہ پیشانم کافران را درین دنیا از عذاب اندک کہ قتل و وضع جزئیہ و غیر ہا باشد سوا عذاب بزرگ و دوزخ

مکتوبات

مکتوبات

مکتوبات

قسم سوم در لغات مفردات بہتر حروف تہجی : باب الف

رضا جزا استقصا ترسا میا صبا قبا افشا صفا عبا قرا ابا عشا عشا عفا
سرا قفا شفا خلا طلا مصلاتا خطا افشا کذا سما پیدا
حصا اقدا ویا استها پیوا منا تفاضا الجا طبا ما خولیا علیا
مجا با امضا انبیا اشقیاما ملا جلسار مینا هانا احشا تولا مدارا شیدا
سودا یما شفا وفا جفا باب البار اصحاب حساب ثواب
صواب اولوالالباب شباب ارباب حجاب منجلاب ثواب
خطاب خطاب جواب عتاب دواب قصب الجیب ادیب عرب
زریب ریب تدریب طیب سرادیب غیب جیب آسیب
نیب شکیب زکیب واجب کاذب جانب طالب جنبه صاحب
مستوب مرذوب آشوب محبوب حب عذب عرب عقب
کلب شغب شغب نصب صعب مقرب طلب حطب
قرب قصب ترطب طرب قطب کعب موجب مستوجب قیوب
طیب باب التمار تربیت مصلحت فرست موعظت

نعت نعت قربت رحمت قدرت غفلت است اہمست رحمت
 عزت عزت فنوت مروت رعبت صولت نرہت
 فسحت وسعت ہجرت وحشت نصرت ہوت جہلت اویست
 کربت فطنت خبرت حدت خلعت سلطنت ملکیت محنت
 صفوت فطرت ذلت لغت عدت مدت حرکت صنعت
 سطوت طلعت مودت خست خفت ہیبت حسرت شوکت
 جدت نفرت بہت غیرت ہیات شفقت عصمت ثروت
 خطبت مکنت شدت طہیت رقت نکبت تمت طاقت
 انابت اجابت دعوت حاجت بلاغت عنایت شفاعت
 ثبات سلامت سیاحت بضاعت قناعت ملالت جماعت کفایت
 تجارت عمارت کفارت معابت رافقت خصوصت مجالت نباتت
 اطاعت غایت مہابت حایت رعایت طرافت طراوت ملکایت
 آفت مخافت مقالہ حراست ریاست مصروف جہارت
 شجاعت سخاوت اعادت سیاحت صباحت ملاحت

مزاجت راحت ^{چون} حلاوت ^{چون} ضلالت ^{چون} بطالت ^{چون} رایت ^{چون} ضیافت ^{چون}
 استطاعت ^{چون} فصاحت ^{چون} صلاحت ^{چون} خسارت ^{چون} عزامت ^{چون} علامت ^{چون} ثبات ^{چون}
 سماعت ^{چون} وفات ^{چون} نذامت ^{چون} ولادت ^{چون} سعادت ^{چون} استعادت ^{چون} سفادت ^{چون}
 ناصحت ^{چون} باسلت ^{چون} ملاعبت ^{چون} مجاہبت ^{چون} مکالت ^{چون} محاورت ^{چون} مجاورت ^{چون}
 معاشرت ^{چون} موافقت ^{چون} مبارزت ^{چون} مداومت ^{چون} مصیبت ^{چون} اهلیت ^{چون} مزیت ^{چون}
 مشیت ^{چون} تسلیت ^{چون} وسلیت ^{چون} عزیت ^{چون} مقاومت ^{چون} ملاطفت ^{چون} مشابہت ^{چون}
 مواجبت ^{چون} مصارعت ^{چون} مناجبت ^{چون} معاببت ^{چون} مخالفت ^{چون} مطاوعت ^{چون} مناومت ^{چون}
 مصالحت ^{چون} سماعث ^{چون} مجالست ^{چون} مضایقت ^{چون} منازعت ^{چون} مفارقت ^{چون}
 موافقت ^{چون} مناسبت ^{چون} مزجات ^{چون} نبات ^{چون} کائنات ^{چون} اللفاف ^{چون}
 درجات ^{چون} درجات ^{چون} مناجات ^{چون} انزاجات ^{چون} فرائض ^{چون} صیت ^{چون} بیت ^{چون}
 نصیحت ^{چون} طبیعت ^{چون} حقیقت ^{چون} غیبت ^{چون} زمینت ^{چون} معیشت ^{چون}
 نشوون ^{چون} معون ^{چون} فروت ^{چون} مقوت ^{چون} پروت ^{چون} جهت ^{چون}
 منگفت ^{چون} مغوت ^{چون} اردی ^{چون} بهشت ^{چون} کشت ^{چون} زشت ^{چون} سرشت ^{چون} عاقبت ^{چون}
 عاقبت ^{چون} لذت ^{چون} عقوبت ^{چون} کدورت ^{چون} عشرت ^{چون} سقوت ^{چون}

[illegible]

لے
 کھسکوں ہی
 دوست کہ بیٹے
 خانہ باشد و چہ نا
 بجے ملک و بلاد
 سخی ۱۲
 نور کہ سنہ و بزم
 ایم و سکون ال
 دفعہ امو و ص
 پشت دارد

مجلس عالی
دولت و
وزارت
داخله
وزارت
آموزش
وزارت
کشاورزی

ثرا گر بر انبار طر کتر جهاز برآرد مبارز از باب السین نفس
نفس درس ناموس غرور فوس قیاس الماس پاس
اساس خیس یاس استیناس خروس افسوس جلیس نفیس
بلیس بر جیس قدس پارس طربس **باب الشین** عرس
فرش عیش طیش حبش کیش ریش خروش نوش هوش خویش
حلقه گوش آغوش سیاه گوش نفیث دکش اغش العطش
افزیش معاش پاداش یکاش خلیاش او باش تکش تاش
فاش پر خاش نقش فاش بطش دانش **باب الصاد** شخص
رقص نقص مخلص خواص قصاص خاص اخلاص **باب الضا**
بیاض اعراض نقص نبض عرض فرض تعرض مروض تفویض عارض
معارض رقیق خوض مخفوض محض بعض قرض **باب الطاء**
نشاط بساط ابساط سباط رباط اخلاط توطیط محیط خط سقط لفظ فوط
حبط لمط واسط بسیط محیط **باب الظاء** وعظ الفطاط محفوظ
لمحوظ غبط غلیظ حظ **باب العین** شفع بروج منیع مطیع

ع
غوت
دعوت
داستودار
عده ارد
نهار شمس
کرکینگی
بنفادار
ع
نقین
انفادار
باش از
نارنجی

تودیع تصدیق جمیع ربیع مطاع قاع ارتفاع نزاع زرع مطبوع جموع
 مطلع سماع مسامع سمع وضع رفع نفع طمع نزع فرج ذرع
 قطع قلع توقع تطوع نضرع نضع مضع موع جامع لاسع طالع مانع
 تابع مواضع تواضع واقع واضع نوع ممنوع باب الغین بالغ
 مبلغ ورع بیع باب الفاء وصف معاف اعتراف اعطاف
 خلاف قاف مصاف کفاف کزاف عفاف اعراف اسراف
 صاف مالون معروف وقوف فیلسوف تصنیف تالیف تعریف
 تکلیف خریف حریف ظریف لطیف عقیف شریف تلیف
 تشریف کف زحف صرف حرف کشف کشف ووف تلف
 صدق فکیف صیف سیف ضیف حیف تصوف تاسف
 تکلف توقف مولف مضاعف اصناف باب القاف
 استبرق مستغرق متعلق تعلق ازرق یدق فائق لائق صادق
 حاذق باسق واثق سابق موافق عشق دشتق فشق نسق
 دلق خلق جلق رلق زلق فزلق عسرق نطق خلاق

افاق خفاق عواق افلاق ترقاق احقاق طاق فداق صدق
 نیاق حق دق شق جوق روق زوق ضیق دیق رقیق فرق
 طریق حدائق تملیق زندیق لیق دیق تفاریق ورق زرق باب
 الکاف تاک باک ملاک ادراک خک تگ جنگ فرهنگ رنگ
 خسک آهنگ زنگ سرنگ ارنگ ساک تارک مالک تارک
 اکب بعلک چاک ابابک ملک فلک کلک فلك سلك
 ملک مسک محک گردک خشک شک پیک ریک باب للام
 جلال زلال کمال خصال تعال ال مجال عال عیال
 استقبال لال اقبال اعدال زال بال بدگال عاجل فاضل
 اجل عامل کامل باطل قائل ارمل ارامل اامل جمل عمل سبل
 مامل امل عمل همل هرمل جدل بدل عزل جل اجل شل
 وصل حمل فصل حصول مهمل خصل شل میل
 وصل غل عمل وصل غل امل شل مهمل فصل تامل
 تناول تناول میل میل میل میل میل میل میل

این کلمات را در هر روز
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند
 و در هر وقت که
 بخواهد بخواند
 و در هر وقت که
 بخواهد بخواند
 و در هر وقت که
 بخواهد بخواند
 و در هر وقت که
 بخواهد بخواند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

متعلم معلم اعظم نذیم در سوم به نام باب النون خوان زمان امان
 بوستان گلستان نشان اوان ریحان ضمیران کعبان نوشیروان
 ایوان الوان ساق ارکان اجنان غفوان عنوان لغزان سکان
 چو یان بیکران خاندان فرمان پیل دمان شیرزیان لبستان
 جهان مغیلان آرو شیرملکان پیکان عسریان دودمان خاربان

سله
 بچہ نہ ہو تو
 آئندہ دینی ہو تو
 مناسب طرح
 سے مقدمہ
 فکری ہدایت
 کو چھوڑ
 "عجیب طرح
 دینم نہ ہو تو
 استاذان
 دینی دین
 فارسی ہو
 باضم صرف
 علیحدہ
 نام کو ہے
 است در
 شام زنگ
 میں ان کو
 سکون ہو

نہ خیال میں

پہلے

همان همان همخان بردان توان امکان خانان ارسلان برهان توانان
طالان خان اعیان چنان محبین نوشین بین معین کین جبین مبین
آفرین بالین پوستین قشربین کابین سبین ضبین حنین نسبین
مکین زمرین چین عین ماسن بین بین ممکن مودن کودن ایخن
شاهن تخابن موزون بوقلون هاپون مقرون فریدون ایدون
گردون مضمون میمون وارزون فنون پیرامون مدون زبون دون
مضمون نمین طین من تلون مرین بدن بین یاسمین زوزن واین
حسن پرواضن گزیدن پائیدن نوردیدن وزیدن اشغن فروماندن شامن
شغیدن گزیدن کاهیدن سهرادن خشانیدن خوشانیدن پاشیدن هاشن
افراخن گواریدن بسربرون زبان درکشدن گاشن اندوخن سجان جودن زان
سنگین باب لواء علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو
باب لواء علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو
باب لواء علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو علو

